

زبان و معرفت در کراتولوس افلاطون

ایمان شفیعی بیک*

چکیده

این مقاله کوششی است در تبیین دیدگاه افلاطون درباره معرفت بخشی زبان در محاوره کراتولوس. افلاطون در این محاوره دو رویکرد قراردادگرایی (مبنی بر این که تنها قرارداد است که درستی هر واژه را تعیین می کند) و طبیعت گرایی (یا ذات گرایی، مبنی بر این که هر واژه از طبیعت یا ذات مدلول خود حکایت دارد) را درباره درستی واژگان بررسی و سپس رد می کند. همچنین، او به ریشه شناسی شماری از واژگان یونانی رو می آورد و گویی از این کار مرادی جز این ندارد که ثابت کند نباید در پی معرفت راستین، به پژوهش درباره واژگان توسل جست. او در پایان محاوره به این نتیجه می رسد که باید به روشی مستقل از واژگان در جست و جوی معرفت بود. این نتیجه گیری سلبی، به ویژه به سبب اختصار آن در مقایسه با حجم محاوره، به تفسیرهای گوناگونی از دیدگاه افلاطون در پرتو دیگر آثار او دامن زده است. دستاورد این مقاله این است که افلاطون در کراتولوس هرگونه روش متکی بر زبان را در کسب حقیقت محض ناکارآمد می یابد.

واژگان کلیدی: افلاطون، کراتولوس، زبان، واژگان، معرفت.

*. دکتری فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، ishafibeik@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۱۵؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۱۱/۰۷]

مقدمه

آیا والاترین نوع معرفت را که از حقیقت هر چیز به آدمی آگاهی می‌بخشد، می‌توان با مفهوم‌ها و از راه استدلال، یا هرگونه روش وابسته به زبان به دست آورد، یا تنها می‌توان از طریقی برون‌زبانی یا فرازبانی به معرفت رسید؟ اگر تنها روش دوم بتواند ما را به معرفت برساند، آیا می‌توان این معرفت را در قالب واژگان ریخت و به دیگران آموخت؟ این‌ها از جمله پرسش‌های بغرنج در فلسفه افلاطون است که در نوشته‌های او نمی‌توان برای آن‌ها پاسخی سراسر و شفاف یافت. حتی اگر در یکی از نوشته‌های افلاطون پاسخی صریح به یکی از پرسش‌ها درباره نسبت معرفت و زبان به دست آوریم، این پاسخ، با برخی دیگر از سخنان او در نوشته‌های دیگر یا حتی همان نوشته تعارض می‌یابد و این معضل دیدگاه او را درباره زبان سخت تفسیرپذیر می‌سازد. افلاطون در آثار دوره میانی خویش، یا در پایان دوره آغازی، به تأمل فلسفی درباره زبان و جایگاه معرفت‌شناختی آن رو می‌آورد، و این موضوع را تا دوره پایانی دنبال می‌کند. این مقاله کوششی است در پاسخ به پرسش‌های فوق، و یافتن تفسیری درباره جایگاه زبان در معرفت‌شناسی افلاطون بر اساس محاوره کراتولوس، یعنی اصلی‌ترین نوشته او درباره نسبت معرفت و زبان.

۱. موضوع کراتولوس

از لحاظ موضوع، کراتولوس^۱ چه در میان نوشته‌های افلاطون و چه در سراسر نوشته‌های دوران باستان، محاوره‌ای منحصر به فرد درباره فلسفه زبان است؛ با این حال، محاوره‌ای مستقل درباره فلسفه زبان و جدا از نوشته‌های دیگر افلاطون نیست؛ چراکه افلاطون در دنباله دغدغه و پرسش معرفت‌شناختی خود است که دست به نوشتن محاوره‌ای با موضوع زبان می‌یازد و مراد اصلی او بررسی این پرسش است که آیا می‌توان از طریق واژگان به معرفت رسید. پس، به بیان دقیق‌تر، چه بسا بتوان موضوع این محاوره را معرفت‌شناسی زبان خواند. پرسش محاوره کراتولوس این است که معیار درستی نام‌ها (یا واژه‌ها در معنای گسترده‌تر ὄνομα)^۲ چیست. افلاطون با این پرسش بنیادین، دو رویکرد قراردادی (conventionalism) و طبیعت‌گرایی (یا ذات‌گرایی) (naturalism) را درباره درستی واژگان ارزیابی می‌کند. او در کراتولوس، همچون اکثر نوشته‌های خویش، سخن خود را از زبان سقراط و در قالب گفت‌وگو بازمی‌گوید. سقراط در این محاوره دو هم‌سخن دارد: یکی هرموگنس (Hermogenes) که از یاران نزدیک سقراط، و چنان‌که در فایدون روایت شده است، از همراهان او در هنگام مرگ اوست؛ و دیگری کراتولوس (Cratylus) هراکلیتوسی (Heraclitean) که، بر اساس گزارش ارسطو در متافیزیک، کسی است که افلاطون در جوانی با او و آموزه‌های پیروان هراکلیتوس (Heraclitus) — مبنی بر این‌که هر محسوس در جنب‌وجوش دمام است و معرفتی از آن در کار نیست — آشنا شد و پس از آن نیز بدان آموزه‌ها وفادار ماند (987a32–b1). این دو هم‌سخن سقراط، به ترتیب، هوادار قراردادی و طبیعت‌گرایی و سقراط این دو نظریه را در گفت‌وگو با آنان

بررسی می‌کند و سپس استدلال‌هایی در رد آن‌ها می‌آورد و در پایان، از بدبینی خود به معرفت‌بخشی زبان سخن می‌گوید. همچنین، افلاطون در خلال گفت‌وگوی سقراط با هرموگنس، دست به ریشه‌شناسی‌هایی می‌زند که گویی آن‌ها را گواه بر ناکارآمدی پژوهش واژگان در کسب معرفت فلسفی می‌گیرد.

جا دارد که پیش از بررسی نتیجه‌ی پایانی، نظریه‌های هرموگنس و کراتولوس و موضع افلاطون را در برابر آن‌ها بررسی کنیم و نگاهی اجمالی به روش ریشه‌شناسی افلاطون بیفکنیم؛ زیرا ناخرسندی او از نظریه‌های قراردادگرایی و طبیعت‌گرایی و نیز ریشه‌شناسی است که بر دیدگاه پایانی محاوره پرتو می‌افکند.

۲. قراردادگرایی هرموگنس و ابطال آن

هرموگنس درستی واژه‌ها را تنها حاصل «قرارداد و توافق»^۳ (συνθήκη καὶ ὁμολογία, 384d1) می‌داند و در قراردادگرایی خود چندان افراط می‌ورزد که می‌گوید هر نامی که بر چیزی نهیم، نامی درست است؛ به‌گونه‌ای که اگر آن نام را از آن چیز برداریم و نامی دیگر بر آن نهیم، این نام نو نیز همچون نام پیشین درست خواهد بود؛ مانند نام نوی که کسی بر بنده‌اش می‌نهد و این نام همچون نام پیشین او درست است. پس، نام‌ها نه «بر مبنای طبیعت» (φύσει) خود، که «بر پایه‌ی رسم و سنت» (νόμῳ καὶ ἔθει, 384d-8) به چیزها تعلق می‌گیرند (384c2-d8). سقراط از هرموگنس می‌پرسد آیا تفاوتی ندارد که یک شخص یا یک اجتماع نامی قراردادی بر چیزی نهد؟ و آیا اگر کسی تصمیم بگیرد که آن‌چه اکنون همگان «آدمی» می‌خوانند، از این پس «اسب» بنامد، آیا همان یک چیز، هم نام همگانی «آدمی» را خواهد داشت و هم نام خصوصی «اسب» را؟ هرموگنس تا آن‌جا در قراردادگرایی خود پیش می‌رود که به این پرسش‌های سقراط پاسخ مثبت می‌دهد (385a4-b1) و می‌گوید به همین سبب است که پدیده‌ای یگانه از اجتماعی به اجتماع دیگر نام‌های گوناگون می‌یابد (385d9-e3).

خودمداری (solipsism) زبان‌شناختی هرموگنس، سقراط را برمی‌انگیزد تا درباره‌ی بن‌مایه‌ی فلسفی آن بیندیشد؛ چراکه قراردادگرایی افراط‌آمیز هرموگنس، نسبی‌گرایی (relativism) پروتاگوراس (Protagoras) را در ذهن تداعی می‌کند. از این رو، سقراط از هرموگنس می‌پرسد، همچنان‌که پروتاگوراس می‌گوید آدمی «معیار همه چیز» (πάντων χρημάτων μέτρον, 385e6-386a1) است، آیا می‌پنداری «چیزهایی که هستند» (τὰ ὄντα) نیز نزد هرکس هستی (οὐσία) متفاوتی دارند، «چندان‌که پدیده‌ها نزد من همان‌گونه هستند که بر من نمودار می‌شوند و نزد تو همان‌گونه که بر تو»^۴، یا این‌که «ماهیت‌هایی پایدار و منحصر به خود» (αὐτὰ αὐτῶν τινα) همان‌گونه که پروتاگوراس می‌گوید می‌گراییم، با این حال، در مجموع، بدان باور ندارم (385e4-386a7)^۵.

بدین سان، هرموگنس انکار می‌ورزد که نظریهٔ او از لحاظ معرفت‌شناختی ریشه در نسبی‌گرایی پروتاگوراس داشته باشد.^۶

با این که هرموگنس خود را از نسبی‌گرایی پروتاگوراس میرا می‌داند، سقراط همین نکتهٔ پیشین، یعنی یقین به پایداری طبیعت هر چیز، را مبنای ابطال نظریهٔ او می‌سازد و از او می‌پرسد اگر «چیزهایی که هستند» ماهیت‌هایی پایدار دارند، آیا کارها (ΠΡΑΞΕΙΣ) نیز «صورتی از چیزهایی که هستند» (ἐν τι εἶδος τῶν ὄντων, 386e8) به شمار نمی‌آیند؟ هرموگنس پاسخ مثبت می‌دهد؛ و سقراط چنین نتیجه می‌گیرد: «پس کارها بر اساس طبیعت خاص‌شان اجرا می‌شوند، نه بر اساس پندار ما».^۷ به فرض این که بخواهیم چیزی را ببریم، اگر به دلخواه خود تصمیم بگیریم که به چه شیوه و با چه چیز کار بریدن را انجام دهیم، در این کار کامیاب نخواهیم بود؛ ولی اگر طبیعت بریدن و بریده شدن و ابزار برش را اساس کار خود سازیم، می‌توانیم کار بریدن را به درستی انجام دهیم. پس اگر بخواهیم کاری را برخلاف طبیعت (παρὰ φύσιν, 387a7-8) آن از پیش بریم، در آن کار ناکام خواهیم ماند. بر همین قیاس، کار سوزاندن را نیز تنها بر اساس طبیعت سوزاندن و سوخته شدن و ابزار آن می‌توان به درستی از پیش برد؛ و این نکته دربارهٔ همهٔ کارهای دیگر نیز صدق می‌کند. پس، از آن‌جا که سخن گفتن نیز گونه‌ای کار به شمار می‌آید، تنها بر مبنای طبیعت گفتن و گفته شدن و ابزار گفتار است که می‌توان به درستی سخن گفت، نه بر پایهٔ پندار شخصی خود؛ همچنین بر مبنای طبیعت نامیدن و نامیده شدن و ابزار نامیدن، و نه به دلخواه خود، است که می‌توان نامی درست بر چیزی نهاد (386e6-387d9). اما همان‌گونه که ابزار بافتن ماکوست، ابزار (ὄργανον) نامیدن نیز نام یا واژه است؛ و همان‌گونه که در هنگام بافتن، تار و پود را جدا می‌سازیم و در هم می‌تنیم، «نام نیز ابزاری آموزشی و جداسازندهٔ هستی است»^۸؛ و همان‌گونه که ماکو را تنها درودگر می‌تواند بسازد و مته را تنها آهنگر، ساختن واژه نیز — که ابزار سخن است — تنها از واژه‌ساز (ὄνοματουργός) برمی‌آید^۹ و این کامیاب‌ترین کاری است که در میان آدمیان می‌توان یافت.

هنگامی که درودگر ماکویی می‌سازد، «صورت» (εἶδος) ماکو را در نظر دارد؛ زیرا هیچ صاحب فنی نه به دلخواه خود، که تنها به شیوه‌ای که در خور طبیعت یک کار است، می‌تواند ابزار آن کار را بسازد. بر همین قیاس، واژه‌ساز نیز باید بداند که چگونه آواها و هجاها را در یک نام بنشانند، بدان سان که آن نام در خور طبیعت یک چیز باشد؛ و این کار را باید «با نظر به آن چه خود نام است» (βλέποντα πρὸς αὐτὸ ἐκεῖνο ὃ ἔστιν ὄνομα, 389d6-7) یعنی صورت نام، از پیش برد؛ ولی این لازم نمی‌آورد که همهٔ واژه‌سازان واژه‌ای یگانه برای نامیدن یک چیز بسازند، همان‌گونه که همهٔ آهنگران یک ابزار را از یک آهن نمی‌سازند. از این روست که به ازای یک چیز، چندین واژه در زبان‌های گوناگون به چشم می‌خورد و همهٔ آن‌ها می‌توانند درست باشند، به شرط آنکه واژه‌سازان آن زبان‌ها، صورت آن چیز را به درستی در نامی که بر آن می‌نهند، نشانده باشند.

اما در این باره که آیا صورت به‌خوبی در ابزار حاضر است یا نه، کسی می‌تواند گواهی دهد که آن ابزار را به کار می‌برد، نه سازندهٔ ابزار. پس، دربارهٔ ماکو، بافنده و نه درودگر، و دربارهٔ چنگ، چنگ‌نواز و نه

چنگ‌ساز، و درباره کشتی، کشتی‌ران و نه کشتی‌ساز است که می‌تواند به‌درستی داوری کند. واژگان را نیز کسی می‌تواند واکاود که آن‌ها را به کار می‌برد و او کسی است که روش پرسیدن و پاسخ دادن را می‌داند و به سخن دیگر، دیالکتیک‌دان (διαλεκτικόν) است. بنابراین، ساختن سکان کار درودگر است، ولی او باید کار خود را تحت سرپرستی سکاندار به انجام رساند تا بتواند سکان خوبی بسازد. ساختن واژه نیز کار قانونگذار یا واژه‌ساز است، ولی او باید کار خود را تحت سرپرستی دیالکتیک‌دان انجام دهد تا بتواند واژه‌های نغز بسازد. از این رو، سقراط به هرموگنس می‌گوید «واژه‌سازی» (ἢ τοῦ ὀνόματος θέσις, 390d8). آن‌گونه که تو می‌پنداری، کار ساده‌ای (φᾶλον) نیست و از هر ساده‌دلی بر نمی‌آید و کراتولوس بر حق است که می‌گوید نام‌ها با طبیعت‌شان مطابقت دارند و هرکسی نمی‌تواند سازندهٔ واژگان باشد؛ بلکه تنها کسی می‌تواند به‌درستی واژه بسازد که با نگرش در طبیعت واژه، صورت آن را در حرف‌ها و هجاها بنشاند. پس، درستی واژگان مبتنی بر طبیعت آن‌هاست، نه به دلخواه هرکس که واژه‌ای می‌سازد (388a4–391b2).

دیگر استدلال سقراط در رد نظریهٔ هرموگنس این است که یک گزاره (λόγος) می‌تواند راست (ἀληθής) یا ناراست (ψευδής) باشد. اما کل (ὅλος) یک گزاره نمی‌تواند راست باشد بی‌آنکه یکایک اجزای (μέρη) آن نیز راست باشند؛ و از آن‌جا که کوچک‌ترین جزء هر گزاره واژه است، ناگزیر باید در یک گزارهٔ راست، همهٔ واژگان آن نیز راست باشند. پس، همان‌گونه که می‌توان گزاره‌های راست یا ناراست ساخت، می‌توان واژه‌های راست یا ناراست نیز ساخت (385b2–d1)؛ در حالی که بر اساس قراردادگرایی هرموگنس، هر واژه‌ای که هرکس بسازد، راست است. پس، نظریهٔ او باطل است.^{۱۰}

۳. ریشه‌شناسی

پس از ابطال نظریهٔ هرموگنس، افلاطون موضوع ریشه‌شناسی (etymology) برخی از واژگان یونانی را دنبال می‌کند (391b–422b).^{۱۱} برنامهٔ او، آن‌گونه که خود می‌گوید، بررسی درستی (ὀρθότης) طبیعی نام‌هاست. او در این راه، به ریشه‌شناسی نمونه‌های فراوانی از نام‌ها دست می‌زند. بر این مبنای، درستی یک نام در گرو این است که آن نام بیان‌گر طبیعت یک موجود عینی باشد و نام‌های مشتق (τὰ ὕστερα) این ویژگی حقیقت‌نمایی را از واژگان اصلی (τὰ πρῶτα) — یعنی واژگان نخستینی که از آن‌ها اشتقاق یافته‌اند — بگیرند (422d1–9). پس، درستی نام‌های مشتق مبتنی بر درستی نام‌های اصلی است، و اگر کسی بخواهد به درستی نام‌های مشتق پی ببرد، ناگزیر است که نخست نام‌های اصلی (یا غیرمشتق) را بشناسد (426a6–b1). این نام‌های اصلی، عناصری (στοιχεῖα) هستند که نام‌های مشتق را می‌سازند و خود از نام‌های دیگری اشتقاق نیافته‌اند (422b1–c1)، و باید به بهترین نحو ممکن نمایان‌گر طبیعت آن‌چه هست باشند، و برای این منظور باید طبیعت مدلول را شبیه‌سازی (μίμησις/μίμημα) کنند. این شبیه‌سازی از این راه میسر می‌شود که حرف‌ها و هجاها سازندهٔ واژه بتوانند طبیعت پدیده‌های عینی را بنمایند؛ مانند حرف Q/I که، به

سبب ناآرامی و لرزش زبان در هنگام تلفظ آن، بیان‌گر جنبش است، و از این رو، به کار ساختن واژه‌هایی می‌آید که بر جنبش و ناپایداری دلالت دارند؛ یا حرف‌های ϕ/ph و ψ/ps و σ/s و ζ/z ، از آن‌جا که با بازدم تلفظ می‌شوند، در ساختن واژگان دال بر ورزش سخت یا جوش‌وخروش به کار می‌آیند؛ یا δ/d و τ/t که زبان در تلفظ آن‌ها فشردگی و ایستایی دارد، در واژگان دال بر بستن یا آرمیدن به کار می‌روند؛ یا λ/l که زبان در تلفظ آن نرمش دارد، در ساختن واژگان حاکی از آرامی و نرمی کارآیی می‌یابد. سقراط از واژگان دال بر هریک از این معناها نمونه‌هایی می‌آورد و دربارهٔ تناظر برخی دیگر از حرف‌های الفبای یونانی با برخی مفهومی‌ها نیز سخن می‌گوید و احتمال می‌دهد که واژه‌سازان این کارکرد حروف و عناصر سازندهٔ واژگان را مبنای کار خود ساخته باشند (422d11–427c9).

نمی‌توان با قطعیت گفت که افلاطون چه هدفی را از این بحث درازدامن دنبال می‌کند. در اثنای ریشه‌شناسی‌های سقراط، هرموگنس او را به الهام‌یافتگانی تشبیه می‌کند که از غیب خبر می‌دهند؛ و سقراط با تأیید سخن هرموگنس، این الهام را به ایوتوفرون (Euthyphro) نسبت می‌دهد و می‌گوید اوست که با دانش یزدانی خود روح مرا تسخیر کرده است (396d2–8). در این‌جا گویی طنزی در گفته‌های هرموگنس و سقراط نهفته است؛ به‌ویژه از این جهت که ایوتوفرون، آن‌گونه که در محاورهٔ همنام او پدیدار می‌شود، شخصیتی نیست که سقراط او را به فرزاندگی بستاید. از این رو، خوانندهٔ کراتولوس به تردید می‌افتد که چه بسا بخش ریشه‌شناسی این محاوره طنز و بازی هوشمندانه‌ای بیش نیست، یا دست‌کم اگر سراسر آن طنز نباشد، خالی از طنز نیست و گویی مراد افلاطون این است که نشان دهد از راه ریشه‌شناسی نمی‌توان به معرفت رسید. آن‌چه بیش از هر چیز این برداشت را نیرو می‌بخشد، نتیجه‌گیری پایانی محاوره است مبنی بر این‌که در جست‌وجوی معرفت نباید به واژگان اتکا کرد.^{۱۲}

۴. طبیعت‌گرایی کراتولوس و ابطال آن

رد نظریهٔ هرموگنس، سقراط را به نظریهٔ کراتولوس نزدیک می‌سازد؛ از این رو، سقراط گفت‌وگو را با او دنبال می‌کند و نظر او را دربارهٔ نتیجهٔ گفت‌وگو با هرموگنس — مبنی بر این‌که درستی واژه در گرو آشکارساختن طبیعت مدلول است — می‌پرسد، و کراتولوس می‌گوید که آن نتیجه با نظریهٔ او همخوانی کامل دارد و این نکته را می‌افزاید که واژگان از آن‌جا که طبیعت پدیده‌ها را می‌نمایند، در آموزش (διδασκαλία) ما را یاری می‌کنند. اما سقراط ارزش آموزشی همهٔ واژگان را یکسان نمی‌داند و بر آن است که برخی از آن‌ها نادرستند؛ چراکه واژه‌سازی نیز همانند نگارگری طبیعت پدیده‌ها را بازنمایی یا شبیه‌سازی می‌کند و همان‌گونه که نگارگران چیره‌دست نسبت به نگارگران دیگر، نگاره‌های بهتری، از حیث همانندی به اصل، پدید می‌آورند، برخی از واژه‌سازان نیز واژه‌های نغز و برخی دیگر واژه‌های بی‌مایه می‌سازند. اما کراتولوس این نکته را دربارهٔ واژگان نمی‌پذیرد و همهٔ واژگان را درست و نمایان‌گر طبیعت پدیده‌ها می‌انگارد و می‌گوید ممکن نیست کسی چیزی نادرست بگوید یا بنامد و اگر کسی نامی

را در جایگاهی نامناسب به کار برد، در واقع سخن نمی‌گوید، بلکه گویی با کوبیدن بر ظرفی مسی صدایی درمی‌آورد. سقراط می‌گوید همان‌گونه که نگاره‌ای که یک نگارگر از کسی ساخته، ممکن است شبیه‌سازی دیداری نادرستی از او باشد، واژه‌ساز نیز ممکن است نامی بر کسی نهد که شبیه‌سازی شنیداری نادرستی از او باشد (428a6–431e8). بدین‌سان، با توجه به اهمیتی که بینایی نزد افلاطون (و در سراسر فرهنگ یونانی) دارد، او معناداری و درستی واژگان را نیز که پدیده‌های گفتاری و ویژه‌شنوایی است، در قالب نظریه‌ای تصویری و با تشبیه آن به بینایی تبیین می‌کند.^{۱۳}

اشکال کراتولوس بر تشبیه سقراط این است که درستی و نادرستی واژه‌ها را نمی‌توان به درستی و نادرستی تصویرها تشبیه کرد؛ چراکه اگر حرفی به یک واژه بیفزاییم یا از آن بکاهیم یا در آن جابه‌جا کنیم، نمی‌توان به‌سادگی گفت که آن واژه را نادرست نوشته‌ایم، بلکه هرگز آن را ننوشته‌ایم. سقراط در پاسخ می‌گوید این نکته در خصوص عددها مصداق می‌یابد؛ چراکه هر عددی، عددی خاص است یا عددی دیگر؛ چنان که اگر چیزی از عدد ده بکاهیم یا بر آن بیفزاییم، بی‌درنگ عددی دیگر در دست خواهیم داشت؛ حال آنکه عکس این معنی درباره‌ی تصویر و واژه صدق می‌کند؛ چراکه اگر یک تصویر یا یک واژه از هر حیث و در یکایک جزئیات با اصل خود مطابق باشد، هیچ تفاوتی با آن نخواهد داشت و هیچ‌کس نخواهد توانست تصویر را از اصل، یا واژه را از مدلول بازشناسد. پس، از یک سو، برخی واژگان نادرستند و نمایان‌گر طبیعت مدلول خود نیستند؛ و از سوی دیگر، واژگانی که درستند و نمایان‌گر طبیعت مدلول خود، مو به مو به مدلول نمی‌مانند؛ چه بسا حرفی ناهمگون در واژه‌ای راه یابد؛ و اگر چنین شود، چه بسا واژه‌ای ناهمگون نیز در گزاره‌ای راه یابد. اما در این صورت نیز پدیده‌ها نامیده و توصیف می‌شوند، به شرط آنکه گزاره‌ها انگاره (یا تصویر) (τύπος) پدیده‌ها باشند (431e9–432e7).^{۱۴}

کراتولوس می‌پذیرد که واژگان از طریق حرف‌ها و هجاهایی که دربردارند، طبیعت پدیده‌ها را شبیه‌سازی می‌کنند، به‌گونه‌ای که حرف α/ι نشان‌دهنده‌ی جنیش و سختی، و حرف λ/ι دال بر نرمی و آرامی است. سقراط می‌گوید آن‌چه ما $\sigma\kappa\lambda\eta\rho\acute{o}\tau\eta\varsigma$ (به‌معنی «سختی») می‌خوانیم، مردمان ارتریا (Eretrians) بدان $\sigma\kappa\lambda\eta\rho\sigma\tau\acute{\eta}\rho$ می‌گویند؛ و می‌پرسد آیا σ و Q — که این دو واژه بدان‌ها پایان می‌گیرند — هردو بیان‌گر یک معنی‌اند و در کارکرد تفاوتی با هم ندارند؟ و کراتولوس پاسخ مثبت می‌دهد. سپس سقراط می‌پرسد اگر λ بیان‌گر معنای متضاد سختی است، از چه رو هر دو واژه آن را در بر دارند؟ و کراتولوس می‌گوید چه بسا این حرف به‌اشتباه در این دو واژه راه یافته‌باشد و گویی باید در آن‌ها به‌جای α ، Q به کار ببریم. سقراط می‌پرسد آیا اگر کسی واژه $\sigma\kappa\lambda\eta\rho\acute{o}\nu$ (به‌معنی «سخت») را با همین تلفظ معمول آن به کار برد، منظور او را در نمی‌یابیم. کراتولوس می‌گوید آری، درمی‌یابیم، ولی برحسب «عرف» (یا «عادت») ($\xi\theta\omicron\varsigma$). سقراط می‌پرسد آیا این عرف یا عادت که می‌گویی، چیزی متفاوت با «قرارداد» است؟ و هنگامی که من واژه $\sigma\kappa\lambda\eta\rho\acute{o}\tau\eta\varsigma$ را به کار می‌برم، آیا با این‌که حرف λ را در تضاد با معنای «سختی» دربردارد، تو مراد مرا در نمی‌یابی؟ اگر چنین است، نتیجه

این خواهد بود که هم حروف سازگار و هم حروف ناسازگار با یک معنی، می‌توانند بر پایهٔ عرف و قرارداد، بیان‌گر آن معنی باشند. حتی اگر عرف به معنی قرارداد نباشد و یکسره با آن تفاوت داشته باشد، باز هم سبب می‌شود که هم واژگان سازگار، و هم واژگان ناسازگار با یک معنی، بتوانند بیان‌گر آن معنی باشند (434b4–435b3). همچنین سقراط می‌گوید چگونه می‌توان به نام‌هایی همانند با هریک از عددها دست یافت، اگر توافق و قرارداد سهمی در تعیین درستی آن‌ها نداشته باشد (435b6–c2)؟^{۱۵}

پس از این، سقراط اشکال دیگری بر نظریهٔ طبیعت‌گرایی می‌گیرد: بر پایهٔ دیدگاه کراتولوس، واژگان به کار آموزش دادن (διδάσκειν) می‌آیند و هرکس که نام چیزی را بشناسد، خود آن چیز را نیز می‌شناسد؛ چراکه بر پایهٔ نظریهٔ طبیعت‌گرایی، هر واژه‌ای نمایان‌گر طبیعت مدلول خود است و کراتولوس بر آن است که پژوهیدن (ζητεῖν) و دریافتن (εὐρίσκειν) هر آن‌چه هست، تنها از راه واژگان میسر است. اشکال سقراط این است که اگر کسی در راه پژوهش، واژگان را راهنمای خود سازد، خود را در معرض خطر گمراه شدن (ἐξάπατηθῆναι) قرار می‌دهد؛ زیرا نخستین واژه‌ساز بر پایهٔ پنداشت خود، بر پدیده‌ها نام می‌نهد، و اگر در پنداشت خود به راه خطا رفته باشد و آن‌گاه ما از نامگذاری‌های او پیروی کنیم، گمراه خواهیم شد. کراتولوس در برابر نکتهٔ سقراط ایستادگی می‌ورزد و می‌گوید لازم (ἀναγκασίον) است که واژه‌ساز آن‌چه را بر آن نام می‌نهد، شناخته باشد (εἰδότες)، وگرنه واژگان او واژگان راستین نیست. دلیلی که ثابت می‌کند واژه‌ساز به راه خطا نرفته، این است که همهٔ واژگانی که او ساخته است، با یکدیگر هماهنگ (σύμφωνα) هستند؛ چراکه از اندیشهٔ یگانه‌ای سرچشمه گرفته‌اند. سقراط می‌گوید این (یکدستی و هماهنگی) دلیل درستی واژگان نمی‌تواند بود؛ زیرا جای شگفتی نیست اگر واژه‌ساز در آغاز دچار لغزشی شده و کوشیده باشد همهٔ واژگان را بر پایهٔ آن پنداشت نادرست بسازد. از این گذشته، این که همهٔ واژگان، آن‌گونه که کراتولوس می‌پندارد، با یکدیگر هماهنگ‌اند و طبیعت پدیده‌ها را بر مبنای اصل جنبش و ناپایداری هراکلیتوسی بر ما نمایان می‌سازند، فرض نادرستی است. در برابر این دیدگاه، سقراط از چندین واژه یاد می‌کند که از بن‌مایهٔ پایداری پارمنیدسی (Parmenidean) حکایت دارند؛ و با این کار ثابت می‌کند که همهٔ واژگان از پیش‌فرضی یگانه سرچشمه نگرفته‌اند، بلکه ممکن است ریشه در اندیشه‌هایی متضاد داشته باشند (435d2–437c8).

اشکال دیگر سقراط بر نظریهٔ طبیعت‌گرایی این است که اگر، آن‌چنان که کراتولوس می‌گوید، لازم است که واژه‌ساز آن‌چه را نام می‌نهد، بشناسد، سازندهٔ «نخستین واژگان» (τὰ πρῶτα ὀνόματα, 438c3) نیز می‌بایست مدلول آن واژگان را شناخته باشد. اما اگر شناخت، تنها از راه زبان و واژگان به دست می‌آید، آن واژه‌ساز چگونه توانسته است واژگان نخستین را بسازد، در حالی که هنوز هیچ واژه‌ای در کار نبوده است تا بتواند از طریق آن‌ها شناختی به دست آورد؟ کراتولوس می‌گوید چه بسا درست‌ترین تبیین برای این نکته این باشد که نیرویی فرا بشری (μεῖζω τινὰ δύναμιν εἶναι ἢ ἀνθρώπειαν, c2) نخستین نام‌ها را به پدیده‌ها بخشیده است و همین پایگاه یزدانی

است که درستی آن‌ها را تضمین می‌کند.^{۱۶} سقراط می‌گوید در این صورت آن واژه‌ساز — چه یک دایمون باشد و چه یک ایزد (ὦν δαίμων τις ἢ θεός, c5–6) — با خود در تناقض است؛ زیرا واژگانی که ساخته است، از بن‌مایه‌های متضاد معرفتی سرچشمه گرفته‌اند. کراتولوس در مقام پاسخ می‌گوید یک دسته از واژگانی که با دسته دیگر تضاد دارند، واژگان راستین نیستند. سقراط می‌پرسد کدام دسته نادرستند، «آن‌ها که بر پایداری دلالت دارند یا آن‌ها که بر جنبندگی؟»^{۱۷} در این جاست که سقراط ثابت می‌کند که از طریق خود واژگان نمی‌توان به معیار درستی آن‌ها دست یافت.

برخی از مفسران ابطال طبیعت‌گرایی کراتولوس را به معنای بازگشت افلاطون به قراردادگرایی و پذیرش نهایی آن می‌گیرند.^{۱۸} اما سقراط در خلال رد نظریه کراتولوس می‌گوید هرچند ترجیح من این است که واژگان هرچه همانندتر به طبیعت مدلول‌های خود باشند، گویی ناگزیر این چیز دون‌مایه (ΦΟΡΤΙΚΟΝ)، یعنی قرارداد، نیز در درستی واژگان سهمی دارد (435c2–d1). گرچه سقراط با این سخن خود، میزانی از قراردادگرایی را می‌پذیرد، با لحنی اکراه‌آمیز درباره آن سخن می‌گوید؛ گذشته از آنکه از میان واژگان قراردادی نیز برخی می‌توانند نسبت به برخی دیگر همانندتر به طبیعت مدلول‌های خود باشند، و افلاطون همین واژگان را درست‌تر می‌داند.

همچنین نباید از یاد برد که افلاطون، در آغاز محاوره، قراردادگرایی را — هرچند با دلایلی نه‌چندان استوار — ابطال کرده و اینک تنها در رد طبیعت‌گرایی است که حدی از قراردادگرایی را ناگزیر می‌گیرد؛ ولی او هرگز به‌نحو مستقل از قراردادگرایی دفاع نمی‌کند. درست است که افلاطون این‌جا، در رد نظریه کراتولوس، تا حدی جانب هرموگنس را می‌گیرد، ولی در هنگام موضع‌گیری در برابر نظریه هرموگنس نیز حق را به کراتولوس داده بود (391a6–b1, 390d9–e4). با این‌همه، حتی اگر افلاطون به قراردادگرایی بازگشته باشد، باز هم واژگان قراردادی ارزش معرفتی ندارند، چراکه نمی‌توانند ما را به طبیعت مدلول‌ها رهنمون شوند؛ پس درستی آن‌ها تنها می‌تواند از جنبه کاربردی و برقراری ارتباط و تفاهم ارزیابی شود.^{۱۹}

۵. نتیجه‌گیری سقراط در پایان کراتولوس

سقراط از این که نمی‌توان درستی واژگان را با توسل به خود واژگان یا اندیشه‌ای که از آن سرچشمه گرفته‌اند، بازشناخت، چنین نتیجه می‌گیرد: «روشن است که باید در پی چیزهای دیگری به‌جز واژگان بود، چیزهایی که مستقل از واژگان بر ما آشکار می‌سازند که کدام‌یک از این [دو گروه واژگان] درست است، چیزهایی که به‌روشنی حقیقت آن‌چه هست را نمودار می‌سازند.»^{۲۰} بر این اساس، سقراط به کراتولوس می‌گوید: «ای کراتولوس، اگر به‌راستی این‌گونه باشد، چنین می‌نماید که می‌توان آن‌چه هست را مستقل از واژگان آموخت»^{۲۱} و بهترین راه این است که چیزهایی را که هست، اگر با یکدیگر همگون باشند، «از طریق یکدیگر» (δι' ἀλλήλων, 438d7). یا «از طریق خود آن‌ها» (δι' αὐτῶν, 438d7) بشناسیم.^{۲۲} (438a2–e7).

سقراط خود به دشواری روشی که پیشنهاد کرده، واقف است؛ از این رو، می‌گوید این‌که چگونه می‌توان آن‌چه هست را شناخت، چه بسا مسئله‌ای «بزرگ‌تر» (μεῖζον) و بیرون از توان ما باشد؛ ولی اکنون ما را همین بس که دریافته‌ایم باید چیزهایی را که هست نه به یاری واژگان (ὄνκ ἔξ) نتیجه‌گیری پایانی سقراط این است که «هیچ خردمندی به هیچ روی خود و پرورش نفس خود را به واژگان نمی‌سپارد و به آن‌ها و سازندگان آن‌ها اتکا نمی‌کند...»^{۲۳}

نتیجه‌ای که افلاطون در پایان *کراتولوس* می‌گیرد، مبنی بر این‌که معرفت را باید مستقل از واژگان یا بدون واژگان (*ἄνευ ὀνομάτων*, 438d5) به دست آورد، حاکی از این است که زبان نمی‌تواند میانجی و راهگشای دستیابی به معرفت باشد؛ چراکه سقراط خود در آغاز محاوره گفته بود که گزاره‌ها از واژگان ساخته می‌شوند و اگر واژگان نادرست باشند، گزاره‌ها نیز نادرست خواهند بود (385b2-d1). بر همین قیاس، اگر، به هر دلیل، در راه کسب معرفت نتوان به واژگان توسل جست، چگونه می‌توان به گزاره‌ها و گفتارهای ترکیب‌یافته از واژگان اتکا کرد؟ بر این مبنای می‌توان از تعبیر مستقل از واژگان (یا بدون واژگان) در نتیجه‌گیری سقراط، به این برداشت رسید که برای دستیابی به معرفت باید در پی طریقی سراسر مستقل از زبان بود.

جای شگفتی است که افلاطون در این محاوره در بررسی و ابطال نظریه‌های هرموگنس و کراتولوس و نیز درباره‌ی ریشه‌شناسی‌های خود به راه تفصیل می‌رود، ولی در مقایسه با آن موضوع‌ها، در نتیجه‌گیری پایانی، طریق ایجاز و اختصار می‌سپرد و حاصل اندیشه‌ی خود را تنها در چند جمله — که ما نیز نقل کردیم — از زبان سقراط بازمی‌گوید. چنان‌که دیدیم، افلاطون آشکارا از تبیین این پرسش که چگونه می‌توان بدون یاری گرفتن از زبان به معرفت رسید، سر باز می‌زند و می‌گوید اینک باید به همین خرسند باشیم که بپذیریم باید هرچیز را نه به یاری زبان، که به یاری خود آن بشناسیم. این‌که شناخت چیزی به یاری «خود آن» چگونه شناختی است، در این محاوره بی‌پاسخ می‌ماند. از این رو، معرفت‌شناسی در این محاوره جنبه‌ی سلبی دارد، بدین معنی که افلاطون تنها به ما می‌گوید با زبان نمی‌توان به معرفت رسید؛ و این پرسش را که «اگر نه با زبان، پس از چه راه می‌توان به معرفت رسید؟»، بی‌پاسخ می‌گذارد. هرچند او وجود ساحتی پایدار و بری از دگرگونی را مفروض می‌گیرد تا امکان دستیابی به معرفت یقین‌بخش و لغزش‌ناپذیر را باقی بگذارد (439b10-440c1)، درباره‌ی نحوه‌ی رسیدن به معرفت در آن ساحت خاموش می‌ماند. از این حیث، *کراتولوس* به *فایدون* می‌ماند؛ چراکه در *فایدون* نیز افلاطون تنها وضعیت اسفبار آدمی را از لحاظ ناتوانی در کسب معرفت در این جهان به‌شرح بازمی‌گوید و درباره‌ی معرفتی که در فراسوی این جهان می‌توان به دست آورد، به اشاره‌هایی موجز اکتفا می‌ورزد؛ هرچند جاودانگی روح را مفروض می‌گیرد تا راه رسیدن به معرفت را در ساحتی برین باز بگذارد. اسطوره‌ی فرجام‌شناختی (eschatological) این محاوره نیز با شالوده‌ی اورفیوسی و فیثاغوری به شرح جغرافیای جهان دیگر و پاداش و پادافره ارواح در آن اختصاص دارد (107c-115a) و به چند و چون نائل آمدن روح مفارق به معرفت نمی‌پردازد. پس، افلاطون در هریک از این دو محاوره جنبه‌ای از بدبینی معرفت‌شناختی خود را

بازمی‌گوید: در یکی می‌گوید با زبان، و در دیگری می‌گوید در جهان نمی‌توان به معرفت رسید.^{۲۵} او در این دو محاوره، تنها ابزارهای معرفتی در زندگی این جهانی را بررسی می‌کند، و از لحاظ معرفت‌شناختی کاری به جهان برین و شیوه‌های فرابشری دستیابی به معرفت ندارد. نکته‌های ناگفته در این دو محاوره را افلاطون در برخی از نوشته‌های دیگر خود و به‌ویژه *فایدروس* (*Phaedrus*) پی می‌گیرد؛ چنان‌که می‌توان در *فایدروس* پاسخ این پرسش را یافت که معرفت فرازبانی و معرفتی که فیلسوف در حسرت آن می‌سوزد، چگونه معرفتی است، و چگونه روح آن را در جهان برین به دست می‌آورد.

با تکیه به این جنبه سلیبی، و با توجه به روش سقراط که نخست دیدگاه یکی از دو هم‌سخن خود را مفروض می‌گیرد و سپس استدلال‌هایی در رد نظریه‌های او می‌آورد، و همین راه را در گفت‌وگو با هم‌سخن دوم نیز در پیش می‌گیرد، بی‌آنکه خود یک نظریه معرفت‌شناختی ایجابی فرا روی ما نهد، اگر *کراتولوس* را، از لحاظ زمان‌بندی آثار افلاطون، محاوره‌ای انتقالی (بینابین دوره آغازی و میانی) بشمریم یا آن را در آغاز دوره میانی در زمانی نزدیک به نگارش *فایدون* جای دهیم، می‌توان نتیجه گرفت که بخش پایانی *کراتولوس* نخستین جایگاهی است که افلاطون در آن به‌صراحت — هرچند به‌اجمال — زبان را در رساندن آدمی به معرفت ناکارآمد دانسته است. این اندیشه افلاطون این معنی را در بر دارد که روش دیالکتیک (*dialectic*) در رساندن ما به معرفت، روشی سترون است؛ زیرا اگر تعریف افلاطون را از روش دیالکتیک در *کراتولوس* در میزان دیدگاه پایانی محاوره بسنجیم، نتیجه‌ای جز این به دست نمی‌آوریم که نمی‌توان به یاری دیالکتیک به معرفت رسید. تعریف افلاطون این بود که دیالکتیک‌دان کسی است که روش پرسیدن و پاسخ دادن را می‌داند و می‌تواند واژگان را به کار برد و واکاود (390c2–12). افلاطون در نوشته‌های خویش دو واژه *διαλέγεσθαι* و *διαλεκτική* را در اطلاق بر دیالکتیک به کار می‌برد. هر دو واژه بر سخن گفتن و گفت‌وگو و به‌کاربردن زبان دلالت دارند. پس اگر شناختی از رهگذر دیالکتیک حاصل آید، شناختی وابسته به زبان و واژگان است، و اگر از طریق واژگان نمی‌توان معرفت والا را به دست آورد، از طریق دیالکتیک نیز نمی‌توان به آن معرفت رسید.^{۲۶}

همچنین، نتیجه‌گیری پایان *کراتولوس* — مبنی بر این که نمی‌توان به‌اری واژگان به معرفت رسید — خواننده محاوره را به این اندیشه متمایل می‌سازد که ریشه‌شناسی‌های این محاوره را نیز نباید جدی گرفت؛ و چه بسا مراد افلاطون از این ریشه‌شناسی‌ها نیز چیزی جز این نبوده است که نشان دهد که در راه معرفت نباید به واکاوی واژگان دل خوش کرد، چراکه این کار ما را به برداشت‌های متضاد می‌رساند و بیراهه می‌کشد.

نتیجه‌گیری

افلاطون در *کراتولوس* دو رویکرد قراردادگرایی و طبیعت‌گرایی را به درستی واژگان ارزیابی می‌کند و مردود می‌شمرد. همچنین، او دست به ریشه‌شناسی‌هایی می‌زند بی‌آنکه به نتیجه کلی از این کار دست یابد. از آن‌جا که هیچ‌یک از آن دو رویکرد و نیز ریشه‌شناسی حقیقت‌واژگان را بر ما نمایان نمی‌سازد، افلاطون در پایان محاوره نتیجه می‌گیرد که واژگان و زبان ما را به معرفت راستین نمی‌رساند و در آموزش آن به کار نمی‌آید. *کراتولوس* با این نتیجه‌گیری سلبی به پایان می‌رسد و دستاورد آن تنها این است که باید به روشی مستقل از زبان و واژگان در پی معرفت محض بود. پاسخ به این پرسش را که «این معرفت مستقل از زبان چگونه معرفتی است»، باید در دیگر آثار میانی افلاطون، به‌ویژه در *فایدروس* جست.

پی‌نوشت‌ها

۱. *کراتولوس* از بحث‌برانگیزترین نوشته‌های افلاطون است؛ چه از جهت محتوای تفسیرپذیر آن، و چه از جهت جایگاه آن در دوره‌بندی آثار افلاطون. درباره‌ی جایگاه آن، در این‌جا به مرور اجمالی برخی از دیدگاه‌ها بسنده می‌کنیم: گاتری پس از یادکرد گزیده‌ای از دیدگاه‌ها، می‌گوید مریدیه (Mérider) و راس (Ross) و لوس (Luce) این محاوره را به زمانی پیش از *فایدون* (*Phaedo*) نسبت می‌دهند؛ چراکه در آن، صورت‌ها هنوز متعالی یا (به بیان ارسطو) «مفارق» نیستند (Guthrie 1978: 2). س‌دلی بر آن است که نشانه‌های سبک‌شناختی و حضور نظریه‌ی مثل در این محاوره، و همچنین فضای کلی محاوره، حاکی از آن است که نوشته‌ی اصلی *کراتولوس* نمی‌تواند متأخرتر از میانه‌ی دوره‌ی میانی باشد. با این حال، شواهدی از محاوره نشان از این دارد که افلاطون پس از نوشتن آن، دست به اصلاح و بازنویسی آن زده است، چه بسا در زمانی نزدیک به نوشتن *سوفسطایی* (*Sophista*) (Sedley 2003: 6–14). آدمولو بر آن است که افلاطون این محاوره را به‌گونه‌ای نوشته که پیش از *تئاتیتوس* (*Theaetetus*) و پس از *فایدون* خوانده‌شود؛ چراکه نکته‌هایی را از *فایدون* در آن مفروض می‌گیرد، و صورت پیشرفته‌تر و پیچیده‌تری از برخی استدلال‌های آن را در *تئاتیتوس* می‌آورد (Ademollo 2011: 20–1). برخی نیز آن را «انتقالی» (transitional) (پس از دوره‌ی آغازی و پیش از دوره‌ی میانی) می‌گیرند؛ از جمله فاین:

Fine, G. (ed.) (1999), *Plato 2. Ethics, Politics, Religion, and the Soul*, Oxford University Press, p. 1, n. 1.

۲. چنان‌که س‌دلی می‌گوید، $\delta\nu\omicron\mu\alpha$ نزدیک‌ترین معادل افلاطون برای «واژه» است، هرچند بیشتر به نام‌ها و صفات اختصاص می‌یابد (Sedley 2006: 217).

۳. همه‌ی نقل‌قول‌های مستقیم از *کراتولوس*، ترجمه‌ی ما از متن یونانی این محاوره (ویراسته‌ی جان برنت (John Burnet)) است. در این کار، از برخی ترجمه‌های این اثر یاری گرفته‌ایم، ولی از آن‌ها به‌جای

متن یونانی پیروی نکرده‌ایم. کوشیده‌ایم که در حد توان ترجمه‌ای نزدیک به متن اصلی به دست دهیم. اصل یونانی واژه‌ها و عبارت‌های کوتاه را در متن، و عبارت‌ها و جمله‌های طولانی را در پی‌نوشت‌ها می‌آوریم. در این نقل قول‌ها، تمامی تأکیدها به صورت ایرانیک/ایتالیک از ماست. تأکیدهای دیگر در نقل آرای معاصران، از خود ایشان است. در ارجاع به افلاطون، شماره صفحه‌های استفانوس (Stephanus) را (همراه با حروف نمایان‌گر بخش‌های صفحه و شماره سطرها) می‌آوریم.

4. ὡς ἄρα οἷα μὲν ἂν ἐμοὶ φαίνηται τὰ πράγματα [εἶναι], τοιαῦτα μὲν ἔστιν ἐμοί· οἷα δ' ἂν σοί, τοιαῦτα δὲ σοί... (386a1-2)

۵. هرموگنس در 391c5-7 نیز نظریه پروتاگوراس را مردود می‌شمرد. کِلِر توضیح می‌دهد که چرا قراردادگرایی هرموگنس به نسبی‌گرایی پروتاگوراسی نمی‌انجامد. او می‌گوید از دیدگاه قراردادگرایی، معناها می‌توانند مطلق و پایدار باشند، هرچند نام‌ها چنین نیستند. از این رو، هرموگنس می‌تواند درباره زبان قراردادگرا، و درباره هستی مطلق‌گرا (absolutist) باشد (Keller 2000: 290; cf. Guthrie 1978: 18-9).

۶. برای تفصیل استدلال سقراط در رد نسبی‌گرایی پروتاگوراس (و نیز دیدگاه سفسطی ایوتودموس (Euthydemus))، و اثبات این معنی که هر چیزی ماهیتی پایدار و مستقل از برداشت‌های گوناگون ما دارد، بنگرید به دنباله گفت‌وگوی سقراط با هرموگنس در 386a8-e5.

7. κατὰ τὴν αὐτῶν ἄρα φύσιν καὶ αἱ πράξεις πράττονται, οὐ κατὰ τὴν ἡμετέραν δόξαν. (387a1-2)

8. Ὄνομα ἄρα διδασκαλικόν τί ἐστὶν ὄργανον καὶ δαικρῖτικὸν τῆς οὐσίας... (388b13-c1)

در پایپروس درونی (ستون ۱۰، سطر ۳ تا ۵) نیز آمده است که آموزش دادن بدون سخن گفتن و به کار بردن واژگان ممکن نیست (Kouremenos/Parásoglou/Tsantsanoglou 2006: 81, 132). از آن‌جا که این پایپروس مشتمل بر تفسیر شعری اورفیوسی است، و با توجه به تاریخ آن، یعنی حدود ۳۴۰ تا ۳۲۰ پیش از میلاد، که حاکی از پیدایی آن در چند دهه پیش از آن است (ibid. 8-10)، و این‌که افلاطون ملهم از آموزه‌های اورفیوس بوده و بارها، از جمله در همین *کراتولوس*، به او ارجاع داده است، نامحتمل نیست که از این اثر باخبر بوده باشد یا این‌که تأمل‌های زبانی مندرج در آن، به‌ویژه ریشه‌شناسی‌های آن، در فضای فکری آن روزگار رواج یافته و افلاطون را تحت تأثیر قرار داده باشد.

۹. افلاطون در بیشتر موضع‌ها واژه‌ساز یا نامگذار را «قانونگذار» (νομοθέτης) می‌خواند. واژه یونانی مرکب از νόμος (که معرب آن «ناموس» است) به معنی «قانون» یا «عرف» یا «رسم» است. گویی مراد این است که هر واژه همچون قانون وضع می‌شود و رواج و اعتبار می‌یابد و مردمان را به خود پایبند می‌سازد. برای توضیح بیشتر و نکته‌های دیگر در این باره، بنگرید به Sedley 2003: 66-74; Ademollo 2011: 118-125. در این باره که واژه‌ساز یا واژه‌سازان چه کسی یا کسانی توانند بود،

پاسخ صریح و واحدی در متن نمی‌یابیم. شاعر، بخت یا تصادف (τύχη)، یونانیان نخستین، پیروان اورفیوس، ایزدان یا نیرویی ایزدی، یا آدمیان می‌توانند سازندهٔ واژگان باشند. برای بررسی این نکته بنگرید به *ibid.* 122–5.

۱۰. این استدلال سقراط آشکارا مبتنی بر پذیرفتن صدق و کذب واژگان است. برخی بر آن خرده می‌گیرند و می‌گویند صدق و کذب، خاص گزاره‌هاست، نه واژگان؛ و نقض یک کل، ابطال اجزای آن را لازم نمی‌آورد. گاتری در پاسخ به این اشکال، یادآور می‌شود که نزد یونانیان اسم‌ها و صفت‌ها نیز از ارزش صدق برخوردارند و بیشتر نام‌های یونانی جنبهٔ وصفی دارند. این جنبه در اسم‌ها و صفت‌های مرکب، مانند *φιλόσοφος* [فیلسوف]، به‌خوبی مشهود است و این ویژگی دربارهٔ اسم‌ها و صفت‌های بسیط نیز به‌آسانی برای یونانیان پذیرفتنی است، هرچند امروز پی بردن بدان دشوار است. گذشته از این، یک نام یا واژه می‌تواند همچون یک گزاره به کار رود، مانند «کراتولوس» در پاسخ به این که «او کیست؟»، یا «پیاده‌روی» در پاسخ به این که «او چه می‌کند؟» (Guthrie 1978: 17–8).

آکریل استدلال‌های سقراط را نقد می‌کند و می‌گوید ایرادهای او نمی‌تواند نظریهٔ هرمگنس را نقض کند (Ackrill 1999: 129–30, 135). کلا ر نیز عیب‌ها و ضعف‌هایی در استدلال‌های سقراط بازمی‌شناسد (Keller 2000: 291–2).

۱۱. پایپروس درونی نیز نمونه‌هایی از این گونه ریشه‌شناسی‌ها (در ستون ۱۴، سطر ۷؛ ستون ۲۱، سطر ۵ و ۶؛ ستون ۲۲، سطر ۹ تا ۱۳؛ ستون ۲۶، سطر ۲) در بر دارد (Kouremenos/Parássoglou/Tsantsanoglou 2006: 89, 103, 105, 113, 133, 136–7, 139, 203, 247–8, 271; Laks/Most 2001: 15 n. 32, 22 n. 66).

۱۲. کلر قرینه‌های دیگری نیز در متن می‌یابد تا ثابت کند که سقراط می‌خواهد با شیوهٔ طنز خود بی‌معنایی و بیهودگی ریشه‌شناسی را (از جنبهٔ معرفت‌بخشی) بر ملا سازد و هشدار دهد که در پژوهش فلسفی نباید به ریشه‌شناسی توسل جست، بلکه باید بدون وساطت واژگان، به خود هر چیز نگریست یا اندیشید (Keller 2000: 285, 296–8, 303–5). نایتینگیل نیز بر آن است که ریشه‌شناسی‌های پرشمار بر مبنای دیدگاه هومر (Homer)، دلالت بر این دارد که افلاطون در این استنادها حقیقت را نمی‌جوید، بلکه به بازی طنزآمیز رجوع به «مراجع» رو می‌آورد، بازمی‌کند که بارها آن را مردود شمرده است (Nightingale 2003: 237; Cratylus 392b, 392d, 393b; Protagoras 347e). اما س دلی می‌گوید از آن‌جا که نخستین واژه‌سازان بسیاری از واژگان را بر پایهٔ بن‌مایهٔ پنداری نادرستی ساخته‌اند، و واژگان آنان مدلول‌های خود را به‌خوبی شبیه‌سازی نمی‌کنند، افلاطون جست‌وجوی معرفت را از طریق رمزگشایی واژگان روا نمی‌داند؛ ولی این بدان معنا نیست که فلسفه باید زبان را یکسره به یک سو نهد (Sedley 2006: 217, 222). سدلی بر آن است که افلاطون علاقهٔ اصیلی به ریشه‌شناسی دارد و مفسران باستانی او نیز ریشه‌شناسی‌های او را جدی می‌دانستند، نه طنزآمیز؛ و نزد افلاطون، ریشه‌شناسی در یافتن معنای پنهان واژگان کاری سودمند است، هرچند از لحاظ فلسفی می‌تواند ما را به بیراهه بکشاند. کلر دلایلی در مخالفت با تفسیر سدلی می‌آورد

Keller 2000: 298–9; Sedley, D., “The Etymologies in Plato’s *Cratylus*,” *Journal of Hellenic Studies* 118, 1998, pp. 140–6.

۱۳. درباره برتری بینایی در فرهنگ یونانی و جایگاه معرفت‌شناختی آن نزد افلاطون، بنگرید به: شفیع‌بیک، ایمان (۱۳۹۲)، «معرفت‌شهودی در فلسفه افلاطون»، *جاویدان‌خرد*: ۲۴، ص ۸۳–۶ و ۸۹–۹۰ و ۹۸–۱۰۰.

۱۴. سقراط یادآوری می‌کند که این همان نکته‌ای است که گفت‌وگوی او با هرموگنس بدان راه برد (432e7–433a2). او در 393d2–e8 به هرموگنس گفته بود تا آن‌جا که واژه‌ای ماهیت مدلول را بازمی‌نماید، باکی نیست اگر حرفی به آن واژه افزوده یا از آن کاسته شود. چنان‌که هرگاه درباره حرف‌های الفبا سخن می‌گوییم، نام‌هایی را به کار می‌بریم که بر هر یک از آن حرف‌ها نهاده‌ایم؛ مانند حرف بتا (β) که چون حرف اصلی ب را در بر دارد، حرف‌های اضافی / و ت و آ، کل واژه را از نمایاندن طبیعت β باز نمی‌دارد.

۱۵. سقراط در این باره که طبیعت‌گرایی کراتولوس در تعیین درستی نام‌های عددها قاصر می‌آید، به همین اشاره کوتاه بسنده می‌کند و توضیح نمی‌دهد که چه نکته خاصی در سر دارد. کل ر در این باره می‌گوید نمی‌توان با دهان و زبان ماهیت عددها را شبیه‌سازی کرد. گرچه زبان می‌تواند خود را به شکل‌های گوناگون پیچ‌وتاب دهد، نمی‌تواند ماهیت هیچ‌یک از عددها را در یک واژه بازسازی کند. پس هیچ نامی نام طبیعی یک عدد نیست (Keller 2000: 301). آدمولو نیز می‌گوید ایراد سقراط ممکن است ناظر به دشواری یافتن نام‌های همانند با طبیعت همه عددها باشد، هرچند بتوان نام‌هایی همانند با برخی از آن‌ها به دست داد. گذشته از این، آدمولو به این اشکال اشاره می‌کند که در زبان یونانی، همچون دیگر زبان‌های هندواروپایی، دو دسته از نام‌ها برای اعداد طبیعی می‌یابیم: یکی نام‌های مفرد به‌ازای گروهی از عددهای پایه‌ای (از جمله یک تا ده) و دیگر، نام‌های مرکب از این نام‌های پایه‌ای (Ademollo 2011: 408).

۱۶. در بخش ریشه‌شناسی نیز افلاطون با رجوع به *یلیاد* (Iliad)، از تفاوت برخی نام‌ها نزد ایزدان و آدمیان یاد کرده و نام‌های ساخته ایزدان را برخوردار از درستی طبیعی شمرده بود (391d7–392b1). پاسخ کراتولوس در این‌جا، خدشه‌ای به اصل ایراد سقراط نمی‌زند؛ چراکه اگر شناختن تنها از طریق واژگان میسر باشد، ایزدان نیز برای ساختن واژگان نخستین، واژگان دیگری ندارند؛ از این رو، در این کار ناتوان می‌مانند. مگر آنکه پاسخ کراتولوس را بدین نحو توجیه کنیم که او به‌نحو ضمنی پذیرفته است که روشی دیگر و مستقل از واژگان نیز برای شناختن می‌توان فرض کرد، ولی این روش، ویژه ایزدان و بیرون از دسترس آدمیان است.

نایتینگل می‌گوید هراکلیتوس‌گرایی همه‌جانبه (radical Heracliteanism) هواداران خود را از اظهار حکم بازمی‌دارد، و حتی هویت آنان را در مقام فاعل سخن‌گو سلب می‌کند. چه بسا نیاز به هویتی استوار و فاعلیتی کارآمد است که کراتولوس را به‌سوی واژه‌سازان یزدانی و درستی طبیعی واژگان رهنمون می‌شود (Nightingale 2003: 239).

17. τὰ ἐπὶ τὴν στάτιν ἄγοντα ἢ τὰ ἐπὶ τὴν φορᾶν; (438c8–9)

آدمولو می‌گوید کراتولوس نمی‌پذیرد که نامگذار یا واژه‌ساز فرابشری با خود در تناقض بوده است؛ چراکه کراتولوس به این اندیشه سر نمی‌سپارد که مجموعه‌ی واژگان نخستین، هم واژگانی حاکی از جنبش و هم واژگانی حاکی از پایداری را در بر دارد. از این رو، ایراد سقراط بر او منصفانه نیست (Ademollo 2011: 443).

۱۸. از جمله اسکوفیلد که بدون اشاره به نتیجه‌گیری افلاطون در پایان محاوره، ایرادهای سقراط به طبیعت‌گرایی کراتولوس را حاکی از گرایش افلاطون به صورتی از قراردادگرایی محدود — در برابر قراردادگرایی افراطی (radical conventionalism) و همه‌جانبه‌هرموگنس — می‌داند، که حتی یک طبیعت‌گرایی میانه‌رو نیز ناگزیر از پذیرفتن آن است (Schofield 2006: 77–81).

۱۹. کلر می‌گوید افلاطون به حل و فصل نزاع میان قراردادگرایی و طبیعت‌گرایی نیازی نمی‌بیند؛ زیرا پی‌بردن به این که آیا نام یک چیز بنا به طبیعت درست است یا نه، در گرو شناخت آن چیز است. بنابراین، مهم نیست که آیا قراردادگرایی درست است یا صورت محدودی از طبیعت‌گرایی؛ زیرا آن‌جا که پای پژوهش فلسفی در میان است، باید در خود چیزها بنگریم، نه نام آن‌ها (Keller 2000: 305). بارنی نیز به تفصیل و قاطعانه در رد برداشت قراردادگرایانه از فقره مذکور می‌کوشد (Barney 2005: 130–2).

20. δῆλον ὅτι ἄλλ' ἄττα ζητητέα πλὴν ὀνομάτων, ἃ ἡμῖν ἐμφανιῖ ἄνευ ὀνομάτων ὁπότερα τούτων ἐστὶ τᾶληθῆ, δείξαντα δῆλον ὅτι τὴν ἀλήθειαν τῶν ὄντων. (438d5–8)

آدمولو در جمله بالا تعبیر *ὁπότερα τούτων* را به *محتوای* آن‌چه دو دسته از نام‌ها بر آن دلالت دارند، ارجاع می‌دهد؛ هرچند ارجاع آن به خود دو گروه واژگان را نیز برداشتی درست می‌شمرد. همچنین او بر آن است که *δείξαντα* توضیحی درباره‌ی *τᾶληθῆ* نیست؛ چراکه در این صورت می‌بایست در متن به جای *δείξαντα*، *τὰ δείξαντα* به کار می‌رفت. تکرار *δῆλον ὅτι* نتیجه‌گیری سقراط در 3–2e ثابت می‌کند که *δείξαντα* با *ἃ* ارتباط می‌یابد و حاکی از این است که چیزهایی به‌جز واژگان و بدون واژگان بر ما آشکار می‌سازند که... (*ibid.* 444 n. 113).

ترجمه‌ی ما از جمله مذکور، با خوانش دوم آدمولو تطبیق می‌یابد، هرچند با خوانش نخست او نیز همخوانی کامل دارد. بر مبنای برداشت نخست، ترجمه‌ی آن بخش از جمله چنین خواهد بود: «... چیزهایی که مستقل از واژگان بر ما آشکار می‌سازند که کدام‌یک از این [دو اندیشه‌ی هراکلیتوسی و پارمنیدسی] حقیقی است...»

21. ἔστιν ἄρα, ὡς ἔοικεν, ὧ Κρατύλε, δυνατόν μαθεῖν ἄνευ ὀνομάτων τὰ ὄντα, εἴπερ ταῦτα οὕτως ἔχει. (438e2–3)

۲۲. ریلی می‌گوید این که سقراط از راه برهان خلف ثابت می‌کند که از طریق واژگان نمی‌توان به معرفت رسید، حاکی از توسل‌جستن او به استدلال هندسی است. گزینش چنین استدلالی از این جهت

اهمیت دارد که هندسه خود می‌تواند بدون یاری گرفتن از نام‌ها، معرفت یقینی به بار آورد (Riley 2005: 129–31).

23. οὐδὲ πάνυ νοῦν ἔχοντος ἀνθρώπου ἐπιτρέψαντα ὀνόμασιν αὐτὸν καὶ τὴν αὐτοῦ ψυχὴν θεραπεύειν, πεπιστευκότα ἐκείνοις καὶ τοῖς θεμένοις αὐτά... (440c3–6)

۲۴. بارنی نیز بر آن است که کراتولوس با نگاهی بدبینانه پایان می‌یابد، به گونه‌ای که نزد افلاطون دستیابی به زبانی کامل که واژگان آن نمودار طبیعت مدلول‌هایشان باشند، ناممکن است. برخلاف قراردادگرایی، که بر اساس آن هر نامی قراردادی و درست است، افلاطون هیچ نامی را درست نمی‌داند، مگر در حدی بسیار محدود (Barney 2005: 132–7).

۲۵. این دیدگاه افلاطون با دیدگاه او در برخی دیگر از آثارش تعارض می‌یابد؛ از جمله با دیدگاه او در جمهوری (511b4, 532a5-b2, 534e2-4, 537d5-7)، مبنی بر این که دیالکتیک آدمی را به حد اعلای معرفت می‌رساند. این تعارض یکی از معماهای پیچیده در فلسفه افلاطون است و کوشش برای یافتن راه حلی برای آن، در حیطه این مقاله نمی‌گنجد و به پژوهش‌های مستقلی نیاز دارد. اما از مجموعه دیدگاه‌های افلاطون چنین برمی‌آید که او والاترین معرفت را معرفت مستقیم و بی‌واسطه به ذات هر چیز می‌داند، معرفتی که دیالکتیک نیز وابسته به آن است. درباره این معرفت بی‌واسطه، بنگرید به: شفیع‌بیک، ایمان (۱۳۹۲)، «معرفت شهودی در فلسفه افلاطون»، جاویدان خرد: ۲۴.

فهرست منابع

لطفی تبریزی، محمدحسن (مترجم) (۱۳۶۷)، *دوره آثار افلاطون* (ج ۲)، خوارزمی.

J. L. Ackrill, (1999), 'Language and Reality in Plato's *Cratylus*', in G. Fine (ed.), *Plato. 1: Metaphysics and Epistemology*, Oxford University Press: 125–42.

F. Ademollo, (2011), *The Cratylus of Plato: A commentary*, Cambridge University Press.

J. Barnes, (ed.) (1991), *Complete Works of Aristotle* (vol. ii), Princeton University Press.

Barney, R. (2005), *Names and Nature in Plato's Cratylus*, Routledge.

Burnet J. (ed.) (1900), *Platonis opera* (vol. i), Oxford.

J. M. Cooper, (ed.) (1997), *Plato: The Complete Works*, D. S. Hutchinson (assoc. ed.), Hackett.

W. K. C. Guthrie, (1978), *A History of Greek Philosophy* (vol. v: *The Later Plato and the Academy*), Cambridge University Press.

E. Hamilton, and H. Cairns, (eds.) (1973), *The Collected Dialogues of Plato*, Pantheon Books.

- S. Keller, (2000), 'An Interpretation of Plato's *Cratylus*', *Phronesis* 45: 284–305.
- T. Kouremenos, and G. M. Parássoglou, and K. Tsantsanoglou, (eds.) (2006), *The Derveni Papyrus*, Olschki.
- A. Laks, and G. W. Most, (eds.) (2001), *Studies on the Derveni Papyrus*, Oxford University Press.
- A. W. Nightingale, (2003), 'Subtext and Subterfuge in Plato's *Cratylus*', in A. N. Michelini (ed.), *Plato as Author: The Rhetoric of Philosophy*, Brill: 223–40.
- M. W. Riley, (2005), *Plato's Cratylus: Argument, Form, and Structure*, Rodopi.
- M. Schofield, (2006), 'The denouement of the *Cratylus*', in M. Schofield and M. Nussbaum (eds.), *Language and Logos: Studies in ancient Greek philosophy* (presented to G. E. L. Owen), Cambridge University Press: 61–81.
- D. Sedley, (2003), *Plato's Cratylus*, Cambridge University Press.
- _____ (2006), 'Plato on Language', in H. H. Benson (ed.), *A companion to Plato*, Blackwell: 214–27.